

## سازندگی محیط

۲

این بحث در سال نهم آغاز شده و  
در این سالنامه بخش دوم آن درج  
میشود .

- ✿ اختیار در محاصره زندگی
- ✿ دین خلاق تنها نیست .
- ✿ حتماً باید منظم بود .
- ✿ دو کودک در دو محیط
- ✿ محیط ، اجبار آور نیست

رفیق روحانی رفت و مراد محیط و افکار خاصی قرارداد با خود  
میگفتم من که در این بحثها آنقدر تخصص ندارم که بتوانم با شخصیتی مثل  
ایشان گفتگو کنم ، تنها چند تکه از کلمات این و آن دیدن و کم و بیش بطرز  
مذاکره آشنا بودن کافی نیست که یک بحث جدی را بر اساس پیدا کردن

آخرین نتیجه واقعی تعقیب کنیم ، گفتگو کردن چندجمله در جلسات عادی و برخورد های معمولی غیر از مطالعه کردن دقیق و بررسی نمودن بک واقعیت است ...

نداعی این افکار و معانی ، با نجا کشید که بخود گفتم آیا تاثير محیط جز این است که همین خود من بدون اختیار سراغ این سلسله افکار آمده ام ؟ . حوادثی که رفیق عزیز روحانی را متأثر و تحریک کرده تا بدیدن من بیایند در اختیار من نبوده ، شرائط محیط دوستی و حیثیت اجتماعی ایشان ایجاب میکرد که با نهایت احترام پذیرائی نموده و برای آرام داشتن نگرانیهای روحی با ایشان صحبت کنیم .

ناراحتیها و طرز بحث ایشان در این جلسه در اختیار من نبوده و افکار من بناچار خود را با مطالب ایشان تطبیق داد و آن گفتگوی پراکنده و طولانی پیش آمد ، نه ایشان و نه من هیچ کدام نمیدانستیم که پایان گفتگو باینجا خواهد رسید ، هیچ کدام نمیدانستیم که مسأله محیط و تأثیر آن در سازندگی شخصیت انسانی پیش کشیده میشود تا ایشان اظهار علاقه نموده و من هم بناچار آماده گفتگو شوم .

گاهی بخود میگفتم چه اجباری در کار هست مگر من نمیتوانستم بحث را بصورت دیگری پیش کشم ؟ مگر من نمیتوانستم از مناسبات دیگر مطالب ایشان استفاده کرده و مسائل دیگری را مطرح کنم ؟ مگر نمیتوانستم دعوت ایشان را نپذیرم ؟ ...

جواب همه این پرسشها مثبت بود ، اما چه مثبتی ؟ چگونه من میتوانستم مطالب ایشان را نادیده گرفته ، یا با وجود مناسبات روشنتر

جوابهای نامناسب یا کم ارتباطی را بدهم تا بتیجه دیگری منتهی شود؟ و یا اصولاً چگونه میتوانستیم بهنکام گفتگو پایان بحث را پیش بینی کرده و درین نتایج گوناگون یکی را انتخاب کنم در صورتیکه افکار طرف در اختیار من نبوده و من چه میدانم ایشان چه خواهند گفت؟ از همه گذشته پس از پیشنهاد این رفیق عزیز باشرائطی که وجود داشت چگونه میتوانستیم جواب منفی بدهم؟

من نمیخواهم بگویم در این گفتگوهای انجام شده مجبور و بلا اختیار بوده‌ام، البته فرقاقت بین کارهایی که از انسانها سر میزند، یا اثری که آفتاب و آتش از خود نشان میدهند، آفتاب و آتش در کار خود اجبار دارند و آدمیان را چنین اجباری نیست.

درست است که من اجبار نداشتم اما مثل اینکه میتوانم بگویم اختیار ما در محاصره محیط زندگی ماقرار گرفته، مادر شرائطی مخصوص بخود این کارها را انجام میدهم.

در هر صورت مختار بگویم یا مجبور؟ مجبور که نمیتوان گفت. محکوم محیط، محکوم، یا مختار در محیط، هر چه هست وعده کرده‌ام و چاره‌ای نیست، طبق اصول اخلاقی و مذهبی حتماً باید بوعده خود وفا کرد، فردا که رفیق عزیز و محترم می‌آیند نمیشود عذر آورد، درست است که با وعده کردن و لزوم وفا مجبور نشده و کار از اختیار من خارج نمیکردد، اما در عین حال مثل اینکه نمیشود تخلف کرد.

این چه حرفی است که گاهی شنیده میشود: خلف وعده گناه نیست، این چه هفقه خشکی است که میگویند خلف وعده حرام نیست، مگر فقه

واخلاق دوهدف دارند؟ مگر باید آیه یاروایتی صریحاً بگوید «بحرم خلف الوعد» یا بقول اهل فن حتماً باید یکی از عناوین محرمه بر او تطبیق کند ورنه خود بخود عنوان حرامی نیست.

اگر چنین است پس اینهمه تعریف و انتقاد از وفا و تخلف که در آیات و روایات رسیده چه میگویند؟ (۱)

آیا راستی خلف وعده فقهاً حرام نیست گرچه اخلاقاً گناه است؟! باز تداعی این افکار مراکشید سراغ مسئله اختلاط فقه و اخلاق که چرا بعضی از مباحث اخلاقی در فقه مطرح و یا مسائل فقهی در اخلاق گفتگو میشود؟ امتیاز آنها از کجاست و موضوع امتیاز علوم که در اصول مطرح است خود نمائی کرد و کم کم بقسمتهای دوردست کشیده شد

تا آنکه با استفاده از اراده و قدرت دینی خدادادی تداعی را قطع کرده و بخود گفتم: این توانائی بر قطع رشته افکار خود دلیلی روشنی است که محیط اجبار آور نیست، درست است که بخاطر شرائط موجود این سلسله افکار بمنزمن راه یافته، اما ادامه و قطع آن در دست من، دقت و مطالعه روی يك قسمت، یا گذشت و بی توجهی بآن نیز در اختیار من

(۱) و اذکر فی الكتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد سوره ۱۱ مریم

آیه ۴۵ بیاد بیاور داستان اسمعیل را که مردی صادق الوعد بود و بوعده خویش وفا کرد.

انما توعدون لصادق - سوده الذریات ۵۱ آیه ۵ آنچه بشما وعده میشود حتماً صادق است و وفا میشود.

..... ان الله لا یخلف الیماد سوره آل عمران ۳ آیه ۹ اگر قرار بود

خلف وعده مانعی نداشت اعتمادی باین وعد و وعیدها هم نمیتوان داشت.

است.

یعنی این من هستم که بحکم جبر محیط باید روی مسئله تأثیر محیط فکر کرده و خود را آماده بحث کنم ، اما تأثیر این محیط آنقدر ها نیست که کار مرا از اختیار من بیرون کشیده و من تنها یک ابزار خشک و بی جانی باشم ، این منم که میتوانم به کتابهای مربوطه مراجعه کرده ، عقائد و آراء دیگران را دیده با فکر و دقت در آنها و استفاده از قدرت تشخیص و امتیاز خدادادی حق رادرك نموده ایمان بیاورم .

و باز این منم که میتوانم تسامح و تنبلی کرده حتی زحمت فکر و اندیشه را تحمل نکرده و حق رادرك ننموده و بحالت شك و تردید یا غفلت و نادانی بمانم .

این افکار و نظائر آن بسرعت از نظرم میگذشت .

هرچه بود آن شب سپری شد . پس از انجام فریضه صبح آماده شده در انتظار آن رفیق عزیز روحانی دقیقه شماری میکردم .

درست ساعت شش و نیم بود که صدای زنگ در بلند شد در باز و رفیق گرامی وارد .

سلام عليكم، صباح الخير گفته تحیات مرسومه ادا شد پیش از آنکه رفیق روحانی روی مبل راحتی تکیه کنند و چائی حاضر شود گفتم: راستی خوب سر وقت تشریف آوردید ؟

رفیق روحانی : تبسمی کرده و فرمود در دست است که مادر محیط آخوندی تربیت شده ایم ، صحیح است که محیط مؤثر است اما همانطور

که در اواخر جلسه گذشته صحبت شد نظم و ترتیب و احترام بوقت و ارزش  
عمر از خاصیت‌های روشن تربیت اسلامی است . .

راستش را اگر بخواهید نه آنکه آخوندها هم نامنظم بوده و ارزش  
وقت را نشانند ، بلکه چون سروکارشان با عموم طبقات بود مورد محیط  
اخلاقی خاصی قرار دارند هیچوقت نمی‌توانند تعداد و چگونگی مراجعین  
را پیش‌بینی نموده و وقت خود را تنظیم و کنترل کنند.

چائی حاضر شد تعارف کرده و گفتم:

یعنی میفرمائید نمی‌توانند ساعتی را برای مراجعین اختصاص داده  
و در غیر آن کسی را نپذیرند ؟ یعنی میفرمائید سر وقت هر کس بایشان  
مراجعه کرد باید بپذیرند ؟!

در صورتیکه آقایان دکترها که کارشان بحسب ظاهر خطیر تر و مهم‌تر است  
اینطور نیستند، وقت معینی را برای پذیرائی از بیماران قرار داده و تنها در  
موارد استثنائی که خطر جانی در پیش باشد همیشه وقتشان را گرفت .

رفیق روحانی : متأسفانه یا خوشبختانه باید عرض کنم محیط زندگی  
آخوندها طوری است که همیشه همان رنگ استثنائی پزشکان را دارد روحانیون  
نمی‌توانند با مقررات خشک تماس‌های خود را تنظیم کنند ، محیط اخلاق غیر از  
محیط قانون است .

درست است که قانونا و شاید شرعاً هم بتوانند چنین کاری را بکنند ،  
اما اخلاق که محور ریشه کار آنها است اجازه نمیدهد .

: یعنی میفرمائید محور کارهای آقایان روحانیون صرفاً مسائل  
اخلاقی است ؟ یعنی فعالیت‌های روحانیت در چهار دیواری بخش‌های اخلاقی

قرار دارد ؟ یعنی میفرماید اصولاً دستگاہهای دینی و روحانی و بالاخره مکتبهای آسمانی، مخصوصاً اسلام تمام فعالیتهای خود را در محاصره مفهوم اخلاق قرار داده اند؟ و لابد مقصودتان اشاره به همان حدیث معروف نبوی است که فرمود: (بعثت لائمم مکارم الاخلاق) برانگیخته شدم تا مکرمتهای اخلاقی را در نوع و نژاد آدمی تکمیل و تمام کنم ! آیا این طور نیست؟

رفیق روحانی: در حالیکه از این انحراف و کج فهمی من سخت دردم شده و باقیافه گرفته و تندی بمن نگاه میکرد همین که گفتم آیا اینطور نیست . سخنم را قطع کرده و فرمود: یادت هست در جلسه گذشته گفتم خشکه مقدسی، و در چهار دیواری خود ساخته خرافی زندگی میکنی؟ این چه تفسیر و تعبیری است که برای حدیث داری؟ این چه طرز فکری است که درباره روحانیت و دستگاہهای آسمانی پیدا کرده ای؟ مگر ممکن است یک آئین الهی آنهم آئین و دینی که خود را جاوید میداند تنها بر محور بحثهای اخلاقی بچرخد؟ مگر اسلام را از روی مسیحیت تحریف شده گرفته ای که خیال میکنی غیر از اخلاق آنهم اخلاق در هم و برهم چیز دیگری ندارد؟

دینی که میخواهد جاوید و ابدی باشد، دینی که خود را خاتم ادیان میداند، شریعتی که پس از خود دین و آئین و پیغمبری را نمیشناسد، دینی که خویش را ضامن سعادت بشریت در هر زمان و مکان با هر وضع و شرطی میداند چگونه ممکن است فقط به بحثهای اخلاقی اکتفا کرده محور فعالیتهای خود را تنها اخلاق بداند.

مگر ممکن است يك دين جاويد و ابدی اقتصاد داشته باشد، صنعت نداشته باشد، علم بمعنی روز نداشته باشد ، هنر بمعنی صحیح نداشته باشد سیاست بمعنی حقیقی نداشته باشد ؟

و بطور کلی مگر نمدانی هیچ دین و شریعتی هیچ آئین و مکتبی تا وقتی تمام احتیاجات فردی و اجتماعی ، مادی و معنوی انسانها توجه نکند و نیازمندیهای ریشه دار فطری آنان را بر نیآورد هرگز نمیتواند دوام داشته باشد تا چهره رسد ابدیت .

مگر نمدانی تنها راز ابدیت اسلام همین است که بر پایه های فطرت انسانی پی ریزی شده و بر اساس نظام خلقت و آفرینش کلی جهان بدست آفرندگان هستی تنظیم گردیده ؟

مگر ... و مگر .. ؟

: همینطور که رفیق عزیز روحانی سرگرم بحث و تشریح بودند و نقطه انحراف و کج فهمی مرا گرفته بمن میخواستند، ناچار در میان سخنشان دویدم گفتم : قرار شد اولاً ناراحت و نگران نشوید ممکن است من کج فکریهای دیگری هم داشته باشم بسی خوشوقتم که با روحانی روشن و شیکفکری چون شما سخن میگویم و آرزو دارم در خلال بحثها معارف کلی اسلامی را بهتر و روشنتر از شما بیاموزم اما احتمالاً یادتان هست که در پایان جلسه گذشته قرار شد . وضوح گفتگو مشخص و روشن باشد تا بحثهای پراکنده و نامنظم و قزمان را بدون يك نتیجه قطعی نگیرد و الا برای معنی حدیثی که عرض کردم توضیح بیشتری میخواستم زیرا منم مثل شما قبول دارم که اسلام ندمتها باید به همه جوانب نیازمندیها توجه داشته باشد بلکه این



توجه‌زاد داشته و دارد، گرچه من آنقدرها هم وارر بیستم.

اما يك مطالعه سطحی روی دوره فقه اسلام و تنوع بحثهای آن بخوبی نشان میدهد که این شریعت مقدسه مبنی بر اخلاق تنها نیست بلکه در تمام شئون زندگی بحث و نظر و مبنی و قانون دارد و لابد باید حدیث قبلی را طوری معنی کنید که با این حقیقت غیر قابل انکار سازگار باشد، اما چکنم چون شما فرمودید ریشه و محور فعالیت‌های روحانیون مسائل اخلاقی است با اضافه حرفهائی که از بعضی آقایان منبریه‌های شما شنیده بودم گمان کردم چنین مقصودی دارید.

رفیق روحانی: بله همانطور که فرمودید چون قرار شد موضوع بحث و گفتگو مضبوط و مشخص باشد در پایان جلسه گذشته وعده فرمودید روی مسأله سازندگی محیط صحبت کنید بهتر است معنی حدیث را برای فرصت دیگری بگذاریم.

: صحیح است، معذرت میخواهم اما چون معلوم نیست فرصت بهتری پیش بیاید خواهش میکنم درباره اینکه فرمودید کار آقایان روحانیون بر محور اخلاق است و در محیط‌های اخلاقی نمیشود کارها را تنظیم کرد، با آنکه منظم بودن خود یکی از فضائل اخلاقی است کمی توضیح بدهید، اما معنی حدیث طلبمان باشد.

رفیق روحانی: برای آنکه عرض روشن شود مثالی میزنم، فرض کنید ساعات ملاقات آن مرجع روحانی تمام شده مؤمنی از شهر دوردستی آمده و از طرفی برنامه مسافرتها مخصوصاً امروز طوری تنظیم میشود که

توقف زیادی نیست ، حالا باید باین مؤمن گفت، وقت گذشته است؟ یا باید اجازه ملاقات داد؟

آیا میشود باو گفت بمانید تا فردا؟ آیا میشود جواب سؤال او را بتأخیر

انداخت؟

گویا تربیت اسلامی ووظائف روحانی این اجازه را نمیدهد .

البته نمیخواهم بگویم مردمی نامنظم ووقت ناشناس باشیم ولی..

: بالاخره مطالب ایشان طوری بود که خودشان هم درضمن تشریح،

احساس میکردند که این عذرها بدتر از گناه است وحتماً باید منظم بود و

درعین حال عمل نوعی آقایان را تصحیح میکردند ناچار سخن را قطع کرده

گفتم: بله تا اندازه ای مطلب همینطور است اما بالاخره جای

گفتگو باقی است و اگر نظمی برقرار شد همان مؤمن هم طوری کارش را

تنظیم میکنند که از همان ساعت مقرر بتواند استفاده کند وگیرم گاهی برای

بعضی اشخاص مشکلاتی بوجود بیاید ، در برابر مصالح اجتماعی و منافع

بزرگ تر اشکالی ندارد و اصولاً هیچ بر نامه و قانونی را نمیتوان طوری تنظیم

کرد که با مصالح شخصی هیچ کس تصادم نداشته باشد .

حالا بالاخره من نمیخواهم بگویم آقایان روحانیون نامنظم و

وقت ناشناس هستند تا سر کار عذرا این اخلاق را تشریح کنید اما تصدیق بفرمائید

که تا اندازه ای تسامح و بی اعتنائی بوقت در بین آقایان بیشتر از دیگران

است .

رفیق روحانی: سری بعلامت نیمه تصدیق تکان داده و فرمود : در هر

صورت آیا بهتر نیست این بحث را کنار گذارده و برای استفاده بیشتر از وقت مسأله مورد علاقه را که قبلاً تعیین شد مطرح کنید من که شخصاً سر وقت آمده و مورد اشکال نیستم .

چرا ، اختیار با سرکار است شروع بفرمائید تا استفاده کنیم .

رفیق روحانی : خواهش میکنم سرکار شروع کنید .

استدعا میکنم حق شروع حتماً از جنابعالی است .



رفیق روحانی : از لطف شما متشکرم اجازه میفرمائید من با طرح

سؤال بحث را شروع کنم .

: تقاضا میکنم بفرمائید .

رفیق روحانی : من : معلوم است که محیط ، باصطلاح اهل ادب اسم

فاعل بوده و بمعنی احاطه کننده است ، محیط کار ، محیط تربیت ، محیط

زندگی و امثال آن که مورد بحث ما است . یعنی عواملی که اطراف و جوانب

زندگی ، کار ، ورشد و تربیت ما را فرا گرفته اند .

این عوامل ، سازنده زندگی ، رشد و تربیت بوده و طبق خاصیتها و

کششهای خود حیوة آدمی را پی ریزی کرده و این بنا و ساختمان را تا پایان

که شخصیت لا یتغیر انسانی بوجود بیاید بر همان اساس بالا میبرند .

اجازه بفرمائید کمی تشریح کنم .

خواهش میکنم ، بفرمائید .

فرض کنید پدری و مادری مسلمان در کشور اسلامی در شهر مذهبی

با آداب و رسوم و شعائر دینی زندگی میکنند ، از این پدر و مادر فرزندی

بوجود می‌آید که تمام مقدمات پیدایش دوران تکامل جنینی و داستان تولد و دوران شیرخوارگی و تربیت کودکی همه و همه بر اساس تربیت اسلامی برگذار شده و سپس به کودکستان و دبستان و دبیرستانهای مذهبی که زیر نظر متخصصین دانشمندان اداره میشوند در قتمو بالاخره در تمام دوران تربیتی از نظر زندگی داخلی و محیط خارج، در شرائط خاص مذهبی قرار داشته، و بالتیجه مغز و فکر و روح این فرزند با عقائد و افکار اسلامی رشد نموده و یک شخصیت صددرصد دینی ساخته میشود.

حال این فرزند دکتر است یا مهندس، پرفسور است یا استاد، هر چه هست مذهبی است.

درست نقطه مقابل پدر و مادری را فرض میکنیم که در کشوری کمونیستی زندگی میکنند و طبق آداب و رسوم محلی و افکار و عقاید ماتریالیستی ازدواج کرده و فرزندی پیدا نمودند، مقدمات مباشرت و دوران بارداری و تکامل جنین و تولد همه بر اساس عقائد خاص طبیعی و ضد مذهبی برگزار میشود و بعد این کودک را به مؤسسات تربیتی و فرهنگی و علمی خود که برنامه‌های آن زیر نظر دستگاه‌ها و اداره کنندگان کمونیست طرح و تنظیم میگردد سپرده میشود و تمام معاشین و رفقا و دوستان این فرزند تار و زریکه پادراجتما میگذازد نه تنها افکار مذهبی نداشته بلکه محیط او یعنی تمام جهات و جوانبی که ویرا احاطه کرده بر ضد مذهب و خدا و دین و مقدسات آسمانی بود است.

حالا این آقاخواه ناخواه یک شخصیت ضد مذهبی بار آمده که کوچکترین راهی بمقدسات ندارد، مهندس است یا دکتر پرفسور است

یا استاد، يك فرد عادی و معمولی است یا رئیس دولت هر که هست بحکم ساختمان روحی و جبر محیط بر علیه مذهب و مقدسات فعالیت میکند .

آیا آن موقعیت مذهبی شخص اول، و این شخصیت ضد مذهب دوم مولود و محصول محیط نیست ؟

آیا این شرائط : ازدواج ، افکار و عقاید پدر و مادر ، و طرز کار دستگاہهای تربیتی نیستند که این دوم محصول مختلف را بیار آورده اند ؟

آیا آن زمین مستعدو آب شیرین و هوای پاک و بذر سالم ، و این زمین شوره زار و هوای آلوده و آب تلخ و بذر ناسالم نیست که این دو برو ثمر تلخ و شیرین را داده اند .

آیا این فرزند که بمقام و موقعیت مذهبی رسیده و حالا طبق افکار و عقاید خود فعالیتهای مذهبی دارد خود میخواسته است به اینجا برسد ؟

آیا این روحانی یا کشیشی که بحکم مقام و سمت خود فعالیتهایی برای مذهب خویش دارد خود میخواسته است دارای این مقام شود ؟

آیا این دکتر یا استاد و پرفسور که بحکم افکار و عقاید خویش زندگی خود را رنگ مذهبی، داده و برنامه های خود را با اصول مذهبی تنظیم نموده خود میخواسته است چنین باشد ؟ و آن دکتر و استاد و پرفسور که باز بحکم فکر و عقیده زندگی و برنامه های خود را بزرگ ضد مذهب در آورده خود میخواسته است ؟

يك قدم فراتر بگذاریم، اگر فردای قیامت آن آقای اول را بالا بالا بهشت برده زدومی را در اعماق جهنم جادیم قانون عدالت رعایت شده

باین صورت هر دو به جزای اعمال خود رسیده‌اند یا نه؟ در صورتیکه دومی بهمه‌چیز فکر نمیکرده است جز به‌قیامت و جزای اعمال ۱۴ .  
 و بالاخره آنطور که ظواهر امر نشان می‌دهد این دو انسان از مبده پیدایشان که در اختیار خود نبوده تا پایان که بقول شما یکی بهشتی و دیگری جهنمی شده‌اند ، بحکم محیط و دنبال عواملی که آنها را میرده است راه پیموده‌اند مگر نیست که مولانا میگوید :

رگه‌رگه است این آب شیرین آب شور در خلایق می‌رود تا نفع صور  
 و آبا و آیا ...



با آنکه در آداب گفتگو لازم است به طرف آنقدر فرصت داد که تمام حرفهای خود را بزند و بعد از آنکه خود خاموش شد رشته سخن را بدست گرفت . اما چون دنبال سؤال ایشان زیاد طول کشید و بیشتر جنبه توضیحی داشت سخن را قطع کرده گفتم :

معذرت می‌خواهم گویا کم کم بحث را از موضوع اصلی خارج کرده و هدف را گم کردیم در صورتیکه قرار شد گفتگو بر محور يك مسأله معین بچرخد .

البته اگر فرض کنیم دو فرزندى را که از اول پیدایش تا انتهای مرگ به محیط‌های در بسته و پر فشار وارد شده بدون آنکه احساس آزادی بکنند و یا وجود محیط دیگری را که قابل پیروی باشد احتمال بدهند و یکی برنگ مذهب و دیگری در نقطه مقابل باشد، معلوم نیست ماهم بگوئیم دومی را با آتش خواهند کشید .

البته تا آنجا که لازمه قهری و اثر طبیعی کارهای او است حتماً بوی

خواهد رسید . اما جزا هائی که با اصطلاح جنبه الهی داشته و بخاطر ترك و فعل تعبدیات بوده است ممکن است صورت دیگری داشته باشد که به اصطلاح اهل رساله و فقهای اسلام از اینگونه اشخاص به جاهل قاصر تعبیر میشود . یعنی مردم را در مخالفتهائی که در اثر قصور و کوتاهی طبیعی مرتکب شده اند معذور میدانند . و این مسأله ارتباطی ندارد به اینکه آیا محیط اجبار آور است یا نه .

جای تردید نیست که محیط تا اندازه ای تأثیر دارد ، یعنی تردیدی نداریم که وضع پدر و مادر ، طرز زندگی فامیلی ، چگونگی کودکی در دبستان ، دبیرستان ، مقررات و آداب اجتماعی و نوع حکومتها در طرز تفکر اشخاص مؤثر است .

اشکالی نداریم که محیط باین معنی در بهبود یا عقب افتادگی مادی و معنوی انسانها نقش بزرگی بعهده دارد . بدون تردید محیط در ساختمان روانی آدمی سهم بسزائی دارد .

اما آنچه قرار بود مورد گفتگو و بحث باشد این بود که آیا فشار محیط اجبار آور و تنها سازنده آدمی است که خواه ناخواه باید برنگ آن درآمد ؟

آیا انحرافات گناهکاران را بگردن محیط باید انداخت و حتی موفقیتها و نیک بختی های نیکان و بزرگان را هم از چشم محیط باید دید ؟ یا آنکه محیط در عین آنکه بزرگترین عامل سازنده انسانی است اجبار آور نبوده و هرگز قدرت و اراده انسانی را سلب نمیکند ؟

یعنی آدمی با آنکه در شرایط خاص محیطی کم و بیش باید از آن پیروی کند. اما هیچگاه کار بجائی نمیرسد که انسان بصورت ابزار خشکی در آید .

رفیق روحانی : صحیح است همین طور که میفرمائید قرار بود همین نکته مورد بحث باشد . اما می‌خواهم بگویم همان قدرت و اراده‌ای که شما در برابر محیط قرارش میدهد خود محصول محیط بوده و هست .

یعنی آن مولود اول گرچه با اراده و اختیار فعالیتهای مذهبی دارد، اما این اراده و اختیار خود بر ننگ محیط شکل گرفته چنانچه اراده و اختیار مولود دوم هم در فعالیتهای ضد مذهبی بهمین ترتیب در سایه محیط شکل میگیرد .

بله مشکل این جا است که اثر محیط آنقدر زیاد است که اختیارات آدمی را در شعاع خود محکوم میسازد ، در این بحث مسأله جبر و تفویض مطرح نیست . ما نمی‌خواهیم بگوئیم انسان ابزار خشکی است و کارهای او بدون اختیار هم ننگ محیط صورت میگیرد تا شما بفرمائید : محیط اثر دارد اما اختیار را از آدمی نمیگیرد .

بلکه میگوئیم اختیار خود از نظر شکل محصول و مولود محیط بوده و یا محکوم محیط است، و اگر بصورت علمی طرح کنیم باید بگوئیم: اختیارات آدمی در چهار دیواری اجبار محیط ساخته میشود .

و بهمین دلیل اعمال اختیاری همه دم هم ننگ محیط است . يك گوینده، نویسنده ، خواننده ، صنعتگر ، کشاورز ، و کارگر ... گرچه



کارهای خود را اختیاراً انجام میدهند و هرگز مجبور نبوده و چون ابزار خشکی نیستند، اما این اختیارات کارشان را اجباراً بر ننگ محیط در آورده. یعنی محیط روی نوع اختیاراتشان اجباراً اثر میگذارد.  
آیا این طور نیست؟

این بحث ادامه دارد ...



پژوهشگاه انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز علوم انسانی

## اسلام و صلح جهانی

در این دنیای آشفته و پرغوغای فعلی از هر سو آهنگ‌های ناهنجار اختلاف و جنگ و برادرکشی بگوش میرسد و جراید و رادیوها و تلویزیون‌ها دائماً اخبار کشت و کشتار و ترور و ناراحتی را بخش میکنند و اعصاب ضعیف شدهٔ مردمان را ضعیفتر میسازند. از یکسوی جنگ‌های ویتنام است که گوئی پایان ندارد و خیرکشت و کشتار آن بقدری عادی شده که اگر شنونده بشنود یا بخواند که پنجاه نفر، صد نفر، سیصد نفر از بین رفتند یا چندین طیاره که هر کدام میلیون‌ها تومان تمام شده سوخت و خاکستر شد دیگر تعجبی نمیکند. جنگ. اختلاف داخلی در کشورهای عربی خاورمیانه و در فلسطین و جنگ‌ها و منازعات دیگری در سایر نقاط جهان همگی اعصاب بشر را چنان ناراحت کرده که تمام آسایشهای زندگانی بر تمدن امروز نمیتواند آنرا جبران سازد.

براستی اگر درست فکر کنیم بشر امروز دچار بیچارگی است و اگر وضع اختلاف باین نحو ادامه یابد باین اختراعاتی که شده و میشود و جهان

رابا ضمحلال کلی تهدید میکند تکلیف آیند. بشریت چه خواهد بود و چه تضمینی موجود است که راه اساسی برای رفع این گرفتاریها پیدا شود .  
 در اینجا است که متفکرین و روشنفکران جهان دچار نگرانی شده  
 و نمیدانند چاره این عمل چه خواهد بود. اگر اسلحه و نیرو چاره این اختلاف  
 رامیکرد بایستی بکلی آتش خاموش شده باشد زیرا مساعی مهم دنیای امروز  
 صرف تهیه تسلیحات شده است و با اینحال نگرانی رفع نشده و نتوانسته در  
 راجاره سازی کند .

آتش را با آتش خاموش نمیکند بلکه چاره خاموشی آتش آب است.  
 هیچکس نمیتواند نائره جنگ و اختلاف را با شدت و تندی و جنگ فرو  
 نشاند. تنها راه آن ایجاد روح صلح و برادری و محبت در دلهای مردمان است  
 و این کار میسر نخواهد شد مگر با مجاهدات و کوششهای مصلحین که باروش  
 نیکو و صحیح تمایل بصلح و برادری و دوستی را در همگان افزایش داده و  
 در اثر تمرین و درس و تربیت، این فضائل را کم و بیش ملکه طبیعی افراد  
 نمایند .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ادیان عالم همت و کوششان مصروف تبلیغ همین روح سلم و مدارا و  
 مسالمت گردیده و هر کدام در زمان خود کمتر یا بیشتر پیروان خود را بصلح  
 و انسانیت و مدارا فرا خوانده اند .

با توجه و بررسی در اصول اساسی اسلام در میابیم که اسلام دیانت  
 صلح و صفا و انسانیت است و آنطور که در قرآن مجید می یابیم اسلام از ماده  
 سلم و بمعنی مطیع بودن و انقیاد یا اوامر الهی و قبول روح صلح و مدارا و  
 برادری است .